

## «جهاد» دوران مدینه و جهاد عصر خلافت

از «قتال»، بمفهوم جنگ مذهبی با مشرکین و کفار، در یازده سوره مدنی قرآن (بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، نحل، توبه، احزاب، محمد، صف، فتح) یاد شده است که هر مورد به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی خاصی مربوط میشود و عملاً هیچکدام جنبه عام و کلی ندارند. پژوهشگر سرشناس انگلیسی، T.W. Arnold در کتاب تحقیقی خودش بنام *The Preaching of Islam* (دعوت اسلامی) که در سال ۱۸۹۶ در لندن منتشر شد، ارزیابی مبسوطی در این باره کرده است که در هیچ جای قرآن از مسلمانان خواسته نشده است بدون آنکه از جانب کفار مورد خطر یا تجاوز قرار گیرند دست به حمله بزنند، و مفهوم «جنگ مقدس» برای تعبیر اصطلاح قرآنی جهاد مفهومی است که بعداً در دوران خلافت برای آن قائل شده اند. Caetani که برای این ارزیابی اسلام شناس انگلیسی ارزشی اصولی قائل است، اضافه میکند که بخصوص این ارزیابی ها این واقعیت را روشن میکنند که همه آنچه در باره جهاد در قرآن آمده مربوط به جنگهای مسلمانان با قریشیان مهاجم و همدستان جنگی آنها است و با شرایط بعدی گشورگشایی های برونمرزی بعدی تطبیق نمیکند، بهمین جهت پس از تسلیم نهایی قریش در مکه در سال هشتم هجری، دیگر هیچ آیه ای در باره جنگ مقدس با کفار در قرآن نیامده است. وی در همین راستا به بررسیهای وسیع محقق دیگر J. Oblink در کتاب *Die heilige Oorlog volgens den Koran* و به ویژه به بررسی اصولی H. Grimme در *Einleitung in den Koran. System der Koranischen Theologie* اشاره میکند که در آنها فهرست های جامعی از آیات قرآنی مربوط به جهاد مورد ارائه و بررسی قرار گرفته اند.

\* \* \*

---

لاتکون فتنه این است که باید نیروی جهاد مسلمین تعطیل نشود، و این قانون مطلق و شامل عموم مسلمین است تا روز قیامت، یعنی تا وقتی که یکنفر غیرمسلمان در روی زمین وجود دارد میباید جهاد ادامه یابد.»

ضابطه «جهاد» برای نخستین بار در دوران مدینه وارد معتقدات اسلامی شد، ولی بخصوص در دوران جهانگشایی اعراب اهمیت پیدا کرد، زیرا به عنوان ابزاری در خدمت سیاستهای کشورگشایی و غنیمت گیری خلفا به کار گرفته شد، هر چند که در نفس الامر این کشورگشایی ها و جنگهایی که لازمه آنها بود، بسیار بیش از آنکه انگیزه مذهبی داشته باشند انگیزه های اقتصادی و سیاسی داشتند و عامل دینی در آنها نقش فرعی و درجه دومی را داشت. با اینهمه اصل جهاد که در زمان خلفا توسط فقهای جهان اسلام بصورتی مدون درآمد تقریباً در همه جنگهای اسلامی مورد بهره برداری قرار گرفت.

چنانکه پژوهشگران متعددی متذکر شده اند، کلمه جهاد در قرآن به معنی «جنگ مقدس» که امروزه بدان معنی میشود بکار نرفته، بلکه بمفهوم لغوی آن در زبان عربی، یعنی به معنی کوشیدن با همه قوا برای انجام کاری مهم، و عادتاً ارزنده و مثبت بکار رفته است. در دو آیه از قرآن (عنکبوت، آیه ۸ و لقمان، آیه ۱۵) حتی این اصطلاح بمفهوم ضداسلامی، در مورد والدینی گفته شده است که در مکه میکوشیدند تا اطفال خود را از پیوستن به آیین اسلام باز دارند، و بدین فرزندان توصیه شده است که در این مورد خواست والدینشان را نادیده بگیرند. یکی از اتهاماتی که در مکه به محمد وارد میشد همین بود که با اغوای جوانان به نافرمانی از پدر و مادرشان روابط خانوادگی جامعه مکی را برهم میزند.

در دوران مدینه، کلمه جهاد مفهومی سیاسی نیز پیدا میکند، ولی حتی در این مورد هم بمفهوم جنگ مقدس و الزامی بکار نمیروند، بلکه مفهوم بسیج همه تواناییهای فکری و مالی و روحی و نه الزاماً رزمی را دارد. وقتیکه اختصاصاً پای جنگ مسلحانه در کار باشد، اصطلاح «قتال» بکار میروند و نه جهاد. به عبارت دیگر جهاد (که بدین صورت تنها سه بار در سوره های توبه و فرقان و ممتحنه بدان اشاره شده) دعوتی به تلاش کامل ولی داوطلبانه است و نه تنها برای جنگ، و بخصوص برای جنگ مقدس، که آنرا با چنین مفهومی اصولاً در قرآن نمیتوان یافت.

بجای توضیح بیشتر در باره هر یک از موارد یازده گانه ای که در سوره های مدنی قرآن در باره قتال با مشرکان و کافران میتوان یافت، بهتر است که ترجمه هر یک از این مجموعه های آیات عیناً در اینجا نقل شود، تا خوانندگان علاقمند بتوانند در صورت نیاز به متون اصلی آنها مراجعه کنند. تذکر این واقعیت بنیادی و کاملاً مهم نیز بهمین مناسبت ضروری است که چنانکه میتوان دید، کلیه این موارد از نظر شرایط زمانی و مکانی ارتباط با یکی از رویدادهای جنگی زمان خود پیامبر در سالهای مدینه دارند و حضور شخصی او در همه آنها مستتر است، و بدین ترتیب بهیچ صورت نمیتوان آنها را احکامی و قابل تطبیق با شرایط زمانی و مکانی بکلی متفاوتی از نوع حملات جهانگشایانه سالهای خلافت در بیرون مرزها، و نه علیه مشرکان بلکه علیه پیروان دیگر آیینهای توحیدی دانست:

«چگونه خدا و پیامبرش عهد آن کسانی را نگاه دارند که خودشان عهد خدا و رسول را شکستند؟ البته با آن مشرکانی که در مسجدالحرام با آنان پیمان بسته اید تا زمانیکه آنها بر عهد خود وفادار بمانند شما هم وفادار بمانید. ولی با مشرکان پیمان شکن چگونه وفای بعهد توان کرد در صورتیکه آنان اگر بر شما (مسلمانان) ظفر یابند مراعات هیچ عهد و پیمانی را نمیکند. به زبان خشنودتان میسازند اما در دل جز کینه از شما ندارند، زیرا بیشترشان از فاسقانند... پس هرگاه توبه کردند و نماز پیا داشتند و زکوة مال دادند درینصورت آنان برادران دینی شمایند و ما آیات خود را بدانانکه جویای معرفتند بیان خواهیم کرد. اما هر آینه عهدهی را که با شما بسته اند بشکنند و بر دین شما طعنه زنند در اینصورت با پیشوایان کفر قتال کنید که آنانرا عهد و پیمان استواری نیست. چرا با آن قومی که پیمان خود را شکستند و اهتمام بدان کردند که رسول خدا را از شهر خود بیرون کنند قتال نکنید، در صورتیکه آنان بودند که اول بار به دشمنی با شما برخاستند. آیا از اینان بیم دارید، و حال آنکه سزاوارتر است که از خدا بیم داشته باشید. در اینصورت با آنان به قتال برخیزید

تا خداوند بدست شما عذابشان دهد و خوارشان گرداند و شما را بر آنان پیروز کند و دل‌های مؤمنان را از این بابت شفا بخشد... ای کسانی که ایمان آورده اید، با هر کدام از کافران که با شما نزدیک‌ترند قتال کنید چنانکه در شما احساس درشتخویی و نیرومندی کنند، و بدانید که خداوند همیشه یار پرهیزکاران است» (توبه ۷-۱۴ و ۱۲۳).

«و مؤمنان گفتند چه شده که سوره ای در باره قتال برای ما نازل نشده است؟ اما اکنون که سوره ای محکم و صریح در این باره آمده که در آن از قتال سخن رفته است آنانی را که دل‌های بیمار دارند می بینی که همچون غش زدگان به تو مینگرند، و چه بهتر که اینان بمیرند. راه رستگاری طاعت خداوند و گفتار نیکو است، و چون امر به قتال شود برای آنان بهتر است که کلام خدا را تصدیق کنند... آیا منافقان در آیات قرآن تأمل نمیکنند یا بر دل‌های خودشان قفل زده اند؟ شما ای اهل ایمان، در کار دین سستی روا مدارید و دشمنان دین را دعوت به صلح مکنید، زیرا که شما در دست بالاتر قرار دارید و خداوند با شماست و از ثواب اعمالتان نمیکاهد. چون با کافران روبرو شوید آنها را شجاعانه گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار از پای درآیند، پس آنرا محکم به بند کشید تا بعد در ازای فدیة آزادشان کنید و جنگ سختی خود را فروگذارد... البته این حکم قطعی است و اگر خدا میخواست خودش از کافران انتقام میکشید، و لیکن خواست شما را بیازماید تا پاداش آنانکه در راه خدا قتال میکنند ضایع نشود... اگر شما خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری کند و قدمهایتان را استوار گرداند» (محمد، ۴-۷ و ۲۰-۲۴).

«در راه خدا با آنانکه زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند قتال کنید، زیرا هر کس در راه خدا قتال کند، چه کشته شود و چه پیروز آید، اجری بزرگ خواهد یافت. چرا در راه خدا قتال نمیکنید، در صورتیکه بسیاری از مستضعفان شما از مرد و زن و کودک پیوسته بدرگاه خدا مینالند که ما را از این شهری که مردمش ستمکارند بیرون آور و از جانب خود برای ما یار و نگهداری بفرست. آنانکه ایمان آورده اند در راه خدا قتال میکنند و کافران در راه طاغوت، پس شما با

یاران شیطان مقاتله کنید و بیمی از آنان مدارید، زیرا که مکر شیطان ضعیف است» (نساء، ۷۴-۷۶).

«نمی بینی مردمی را که بدانها گفته شده بود نماز اقامه کنید و زکوة بپردازید، ولی وقتی که بر آنها حکم قتال نیز صادر شد، برخی از آنان از دشمنان خود بهمان اندازه که باید از خدا بترسند یا بیسش از آن ترسیدند و گفتند ای خداوند چرا بر ما حکم قتال داده ای که اجل ما تا هنگام مرگ طبیعی به تأخیر نیفتد؟ بدانان بگو که زندگانی دنیا متاعی ناچیز است در صورتیکه جهان آخرت جهانی ابدی است که در آن ستمی به کسی وارد نمی آید. و مرگ نیز در هر جا که باشید، اگر چه در کاخهای بسیار استوار، شما را فرا خواهد رسید» (نساء، ۷۶-۷۸).

«بیاد بیاورید زمانی را که گروه اندکی در میان دشمنان بسیار بیش نبودید که شما را در سرزمین خود (مکه) خوار می شمردند و پیوسته بر خویش ترسان بودید، ولی بعد از آن خداوند شما را در پناه خود آورد و نیرو و نصرت عطا فرمود و بهترین طعام ها را روزی داد تا شکرگزار او باشید. پس با آنان قتال کنید تا فتنه از میان برخیزد و دین خدا برقرار گردد، و چنانچه دست از دشمنی بسا شما کشیدند کارشان را به خدا واگذارید که بصیر و آگاه است» (انفال، ۲۶، ۳۹).

«پس (ای پیغمبر) تو خود در راه خدا به قتال برخیز تا تکلیف خویش را انجام داده باشی، و مؤمنان را نیز به یاری رسانیدن به خود بخوان تا خدا آسیب کافران را از شما بازدارد، زیرا قدرت خدا از کمک مردم بیشتر و عذاب و انتقامش سخت تر خواهد بود» (نساء، ۸۴).

«حکم قتال برای شما مقرر گردید و حال آنکه بر شما ناگوار بود، لیکن چه بسیار شود که چیزی را ناگوار شمارید در حالیکه به حقیقت خیر شما در آن باشد، و چه بسیار شود که چیزی را دوست بدارید و در واقع شر و فساد شما در آن باشد، و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید. از تو، ای پیامبر، مردمان در باره جنگ در ماه حرام ستوال کنند. بگو که جنگ در ماه حرام گناهی است بزرگ، ولی بازداشتن خلق از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن اهل آن گناه بسیار بزرگتری است، و

فتنه گری فسادانگیزتر از قتل است» (بقره، ۲۱۶ و ۲۱۷).

«ای پیامبر، مؤمنان را به قتال ترغیب کن، همانا که اگر بیست تن از شما پایدار باشید بر دویست تن از دشمنان غلبه خواهید کرد، و اگر صد نفرتان پایدار باشید بر دو هزار تن غالب خواهید شد. ولی اکنون که خداوند ضعف شما را در این مورد می بیند، حکم را بر شما تخفیف میدهد و مقرر میدارد که اگر صد نفر شما پایدار باشند بر دویست نفر و اگر هزار تن شما پایدار بمانند بر دو هزار نفر به اذن خدا پیروز شوند» (انفال، ۶۵ و ۶۶).

«آنانکه مسلمان شدند و از شهر خود هجرت کردند و در راه خدا کوشیدند میباید امیدوار به رحمت خداوند باشند که آنانرا نصیب خواهد شد. در راه خدا قتال کنید و بدانید که خداوند شنوا و دانا است» (بقره، ۲۱۸ و ۲۴۴).

«خداوند آن مؤمنانی را که در صف قتال چون سدی آهنین استوارند بسیار دوست میدارد. ای اهل ایمان، بگذارید شما را به تجارتی سودمند که از عذابی دردناک نجاتتان بخشد دلالت کنم، و آن این است که به خدا و رسول او ایمان آورید و با مال و جان خود در راه خدا مجاهده کنید که خیرتان در آن است. و به تجارتی دیگر نیز نویدتان دهم، و آن این است که عنقریب به پیروزی بزرگی دست خواهید یافت و این بشارتی بر مؤمنان است» (صف، ۱۰-۱۳).

«همانا شمار ماه ها نزد خداوند دوازده ماه است که از آنها چهار ماه ماههای حرامند. پس در آن ماهها با یکدیگر ناسازگاری مکنید و در عوض با مشرکان قتال کنید چنانکه آنها نیز متفقاً با شما به قتال برمیخیزند» (توبه، ۳۶).

«ماههای حرام را در مقابل ماههای حرام قرار دهید که اگر مشرکان حرمت آنها را نگاه ندارند و با شما قتال کنند شما نیز به قصاص پردازید» (بقره، ۱۹۴).

«ای گروه مؤمنان، هنگامیکه با مشرکانی روبه رو شوید که آماده پیکار با شمایند، بدانان پشت مکنید، مگر آنکه برای شرکت در پیکاری دیگر یا پیوستن به رزمندگانی دیگر چنین کنید، زیرا که اگر

جز در اینصورت پشت بگردانید غضب خداوند را بر خود خریده اید. با دشمنان قتال کنید، ولی این شما نیستید که آنانرا میکشید، بلکه خداوند است که آنها را هلاک میکند» (انفال، ۱۷).

«برای چه در راه خدا انفاق نمیکنید، در حالیکه میراث آسمانها و زمین از آن خداوند است؟ همه شما درین راه یکسان نیستید، زیرا کسانی از شما اموال خود را در راه خدا ایشار کردند و در راه کسب پیروزی بقتال برخاستند، در صورتیکه کسانی دیگر برای نفقه مال خود و شرکت در قتال منتظر آن ماندند که ببینند سرنوشت جنگ چه خواهد بود؟ در روز حساب گروه نخستین مسلماً چندین درجه بالاتر از دیگران جای خواهند داشت. ولی خداوند به همه پاداشی نیکو خواهد داد، زیرا که بر هر آنچه میکنند آگاه است» (حدید، ۱۰).

## ارزیابی‌هایی از پژوهشگران

پژوهشگران مختلفی که در دو سده نوزدهم و بیستم در جهان غرب در باره پیدایش و رشد آیین اسلام و تحولات سیاسی و اجتماعی آن و در عوامل گوناگون این تحولات بررسی کرده‌اند، هرکدام ارزیابی‌ها و نظریاتی در زمینه‌های مورد بررسی خود عرضه داشته‌اند که آشنایی با آنها برای هر علاقمندی که خواسته باشد بنویسه خود درک واقع بینانه‌تری از این ماجرای بزرگ ۱۴۰۰ ساله تاریخ داشته باشد ضروری است. بدینجهت شایسته می‌بینم که نمونه‌هایی از این ارزیابی‌ها را، بویژه در آن مورد که به انگیزه‌ها و عوامل واقعی موج جهانگشایی «اسلامی» در سالهای خلافت عمر و جانشینانش، و در نتیجه بطور غیرمستقیم با ماجرای حمله عرب به ایران مربوط می‌شود در صفحات آینده در دسترس خوانندگان بگذارم. هرگونه قضاوت و تشخیص در باره آنها طبعاً با خود آنان است:



«پس از تسخیر یمن به وسیله ایران (در سال ۵۷۲ میلادی) جاده تجارت ترانزیتی روم و هند که از مکه و یمن می‌گذشت، در



نتیجه سیاست تجارتنی ساسانیان که میخواستند انحصار صدور ابریشم چین و ادویه هند به کشورهای کرانه دریای مدیترانه را در دست خود داشته باشند و آنها را متوجه راههایی که از ایران میگذشت بکنند، قطع شد. انتقال این راههای بازرگانی ضربه سختی به اقتصاد عربستان وارد آورد و بخصوص برای مکه و یمن که نقش واسطه را در این تجارت پرسود ایفا میکردند لطمه شدیدی بود که بر اثر آن قبایل بدوی که راهنمای کاروانهای بازرگانی و تأمین کننده شتر و شتریان و محافظ برای آنها بودند بیکار و فقیر شدند. اعیان مکه نیز که این راه به رویشان بسته شده بود به رباخواری روی آوردند و این باعث شد که بسیاری از قبایل که فقیر شده بودند از آنان وام بگیرند و مقروض شوند. همه این تحولات اجتماعی جامعه عربی را دچار بحرانی بیسابقه کرد، و اندک اندک این اندیشه را پدید آورد که برای جبران کمبودهای مالی، راهی جز جنگ و غنیمت گیری در سرزمینهایی که در مسیر راههای کاروان رو از شام به ایران قرار دارند وجود ندارد. برای رسیدن بدین مقصود، نخست تأمین یکنوع اتحاد سیاسی در خود عربستان ضرورت داشت تا بتواند تازیان را برای دست زدن به جنگهای غارتگرانه متشکل سازد، و این کاری بود که درست در همان زمان با ظهور اسلام در صحنه سیاسی عربستان صورت گرفت.» (U. Yakubovskii در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی»).



«همه سرزمینهای اسلامی که در بیرون از مرزهای عربستان با شمشیر تصاحب شدند از پیروزیهای جنگی بدست آمده بودند که محمد نه دخالتی در آنها داشت، و نه رهنمودی در باره آنها داده بود. اسلام در مکه صورت یک جامعه مذهبی را داشت و در مدینه به صورت یک جامعه سیاسی درآمد. تبدیل بعدی این جامعه محلی به یک امپراتوری جهانی، کاری بود که صرفاً به ابتکار جانشینان محمد انجام گرفت و نه به ابتکار خود محمد یا به رهنمود او، زیرا

هیچ مدرکی در دست نیست که محمد خود چنین برنامه ای را طرح کرده باشد یا به اجرای آن بعد از خودش دستور داده باشد.» (A. Sprenger در کتاب Das Leben und die Lehre des Mohammed).

\* \* \*

«دلیلی در دست نیست که محمد به جهانگشایی با شمشیر وصیت کرده باشد. بسیاری از صاحب نظران از آغاز بر این عقیده بودند که این سیستم خلافت بود که اصل موعظه حسنه را به کشتار و غارت تبدیل کرد. این انحراف با هجرت محمد از مکه به مدینه صورت نگرفت، بلکه پس از وفات او صورت گرفت.» (Th. Nöldeke در کتاب Die tradition über das Leben Muhammads).

\* \* \*

بسم الله

«لشکریانی که پیروزمندان از جنگهای «رده» بازگشته بودند پیوسته خواهان غنائم بیشتری بودند، و ابوبکر از این بابت با مشکلی مواجه بود که اساس قدرت او را مورد تهدید قرار میداد. تنش در عربستان به اوج خود رسیده بود، و تردیدی نبود که اگر خلیفه از لژیون های پیروز خویش میخواست که سلاحهایشان را کنار گذارند و به مشاغل پیشین خود بازگردند خود را با خطر زدوخوردهای شدید داخلی روبرو میساخت، زیرا بیش از نیمی از افراد خلافت اسلامی او در آن هنگام از قبایلی تشکیل میشدند که هنوز سرپایشان از جنگهای رده خونین بود، و سنگینی یوغ حکمفرمایی فاتحان را در گرماگرم دوران شکست عمیقاً احساس میکردند. فرستادن این عناصر خطرناک به بیرون از مرزهای شبه جزیره عربستان و مشغول داشتن آنان به تلاشی که انتظار میرفت هم آسان و هم پربرکت باشد و بخصوص غنائم بسیار نصیبشان کند، و از این راه احساس تحقیر ناشی از شکست را از یادشان ببرد، بهترین راه حلی بود که در برابر خلیفه قرار داشت. نتیجه این شد که هم مسلمانان قدیمی و هم نومسلمانان مصلحتی، صرفاً به دلایلی سیاسی و اقتصادی عقده ها و خرده حسابهای دیرینه خود با

یکی‌گر را کنار گذاشتند و با کشتن مقاومت ناپذیر جنگ و غارت به  
همدیگر پیوستند. قبول اسلام از جانب این نورسیدگان مطلقاً گرایشی  
مذهبی به مفهوم سنتی آن نبود، توافقی «نظامی - سیاسی» در راه  
اجرای برنامه غنیمت‌گیری بود». (J. Wellhausen در کتاب  
(Das Arabische Reich und seine Sturz).



«سلسله فتوحات بسا شش‌په‌خون‌هایی ساده و بدون اندیشه  
جهانگشایی اسلامی، توسط اعرابی آغاز شد که ما به خطا آنانرا  
رزمندگان اسلام میخوانیسم، زیرا در آن هنگام بخش اعظم این  
رزمندگان هنوز در بت پرستی پیشین خود پابرجا بودند. در باره ترکیب  
سپاهیان خالد بن ولید اطلاعات ما چندان زیاد نیست، ولی کلیه اسناد  
موجود نشان میدهند که شمار مسلمانان اصیل، یعنی آنهایی که  
همراه خالد از مدینه آمده بودند در این سپاه بسیار محدود بود،  
بطوریکه حتی ده درصد از مجموع نفرات را نیز شامل نمیشد. این نیز  
مسلم است که اگر اینان از آشفتگی فراگیری که در آن زمان بر  
شاهنشاهی ساسانی حکمفرما بود به حد کافی آگاهی داشتند حمله  
بزرگ خود را برای غنیمت ستانی همانوقت آغاز میکردند و سه سال  
در انتظار نمیماندند. این سه سال شاید میتوانست برای این امپراتوری  
در حال زوال فرصتی مساعد جهت آمادگی و بسیج باشد، زیرا روی  
کار آمدن یزدگرد سوم در همین زمان، نشان میداد که سرانجام طبقات  
مسخ شده اشراف و روحانیت به ضرورت جستجوی یک راه حل  
نجات بخش برای کشور بیمار خود پی برده بودند، ولی از دیدگاه  
واقع بینی فرصت بکلی از دست رفته بود و نیروی حیاتی بیمار به چنان  
تباهی کشیده شده بود که دیگر امیدی برای نوشدارو نمانده بود».  
(Sir William Muir در کتاب The Life of Mahomet).



«رهبری اسلامی محمد با آنکه بصورت یک فرم مذهبی آغاز

شده بود در جریان عمل به صورت یک حکومت عمدتاً سیاسی در آمد. قبایلی که اکثراً با جنگ و بخشی از آنان نیز به خاطر فرصت طلبی و بهره گیری از شرایط تازه به جبهه مسلمانان پیوسته بودند هیچگونه احساس مذهبی نداشتند و اصولاً نسبت به هر نوع انگیزه دینی بی تفاوت بودند. بخصوص هیچ نشانی از آنچه امروز از جانب ما «فاناتیسم» نام گرفته است در نزد آنها دیده نمیشد. آن مورخان معاصر که اعراب بادیه نشین فاتح جنگ با ایرانیان یا بیزانسی ها را متعصبانی مذهبی معرفی میکنند که بخاطر شور و ایمانشان خود را بی محابا به آغوش مرگ می افکندند، نوع احساساتی را که خاص دورانهای کنونی ناسیونالیسم ها و ایدئولوژی ها است به قرن اول هجری و به بادیه نشینان آنروز عربستان منتقل میکنند بی آنکه شرایط فکری و اجتماعی ایسن جوامع را در سیزده قرن پیش در نظر بگیرند. جنگجویان عرب که فتوحات اسلامی را آغاز کردند تقریباً بطور انحصاری از بدویانی تشکیل شده بودند که در دوران زد و خوردهای خونین رده به قبایل شکست خورده تعلق داشتند و پس از شکست خود در برابر نیروهای اعزامی حکومت مدینه بطور داوطلبانه در سپاهی که این حکومت برای جنگ در بیرون از مرزهای عربستان گردآوری میکرد عضویت جستند. چنین افرادی که تا چند ماه پیش از آن علیه اسلام جنگیده بودند نمیتوانستند یک شبه تبدیل به سلحشوران از جان گذشته آیین تازه شده باشند. آنچه واقعاً آنان را به شرکت در جنگهای تازه تهاجمی برمی انگیزخت عشق به غارت و غنیمت بود که این بار مجوزی شرعی نیز در یافت داشته بود.» (R. Döllinger در کتاب Muhammad's Religion).



«بیگمان در جمع مسلمانان کسانی هم بودند که یا از روی احساسی مذهبی و یا بخاطر کشش عاطفی نسبت به شخص پیامبر در مقام پیشوا و مراد محبوبشان در خط یک گرایش مذهبی قرار داشتند، ولی اینان اقلیت محدودی را تشکیل میدادند که تقریباً

همگی به قدیمی ترین یاران پیامبر تعلق داشتند و تا پایان جنگهای بزرگ تهاجمی نیز در مدینه باقی ماندند. در برابر آنان، اکثریت عظیم سلحشوران اسلام بادیه نشینان ماجراجویی بودند که از اسلام تنها نامی میشناختند و تنها به چشم وسیله ای برای بهره گیری مالی بدان مینگریستند». (Reinhart Dozy در کتاب Essai sur l'histoire de l'islamisme).



«انگیزه های واقعی جهش مقاومت ناپذیری که اعراب را از درون بیابان های بی آب و علفشان به شرق و غرب جهان سرازیر کرد انگیزه هایی مادی و روزمره بود که عمدتاً از نابسامانی وضع اقتصادی فاجعه انگیز عربستان سرچشمه میگرفت. ارزیابی های پیشین احتمالاً روشن کرده است که محرک اولویت دار این اعراب در حملاتشان به ایران و بیزانس چه میتوانسته است باشد. اینان در آن هنگام بر اثر شرایط دشوار خشکسالی و ضرورت نجات خویش از زندان پهناور صحرایی خشک و سوزان که دیگر توانایی تغذیه آنها را نداشت نیاز اجتناب ناپذیری به بیرون رفتن از این وادی بیحاصل و روی آوردن به سرزمینهای بارور آنسوی مرزها احساس میکردند که تدریجاً بصورت ضرورتی حیاتی درآمده بود. در بررسی این واقعیت نمیباید به جستجوی هیچ انگیزه مذهبی رفت، همچنانکه در مورد هجوم های مشابه قبایل ژرمن که در همان زمان از شمال اروپا به امپراتوری رم سرازیر شده بودند یا در مورد مغول ها و تاتارهایی که در قرون دوازدهم و چهاردهم از دشتهای دوردست خود بصورت طوفانی ویرانگر قسمت اعظم آسیا و بخشی از اروپا را درنوردیدند و به خاک و خون کشیدند نمیتوان سراغ از انگیزه های مذهبی گرفت. جنگجویان عرب پیروزیهای بزرگ خود را با اتکاء به خصائص سنتی بارزی بدست آوردند که از دیرباز در نهاد آنان سرشته بود، ولی این خصائص که اهم آنها شجاعت و استقامت و بی اعتنایی به مرگ بود مطلقاً با اسلام نرسیده ارتباطی نداشت. نقش اسلام فقط این بود که بر اثر مجموعی

از شرایط و مقتضیاتی که پیش از این ارزیابی شد قسوه محرکه ای را وارد میدان کند که بتواند برای مدت زمانی نیروهای پراکنده جامعه عرب را در یک ارگانیزم واحد با یکدیگر درآمیزد، یعنی در مدت نسبتاً کوتاهی نقش سیمانی را ایفا کند که آجرها و سنگهای یک ساختمان بزرگ را به یکدیگر متصل میکنند و امکان برپا کردن دیوارها و سقفها را بر پایه آنها بدان میدهد، بی آنکه در ماهیت خود این اجزاء تغییری داده باشد. این بدان معنی است که اگر این سیمان به دلیلی تجزیه شود و قدرت سریشمی خود را از دست بدهد، سنگها و آجرها نیز به وضع پیشین خود بازمیگردند و همه بنا فرو میریزد. درست هم به همین جهت بود که تنها چند دهه بعد از فتوحات بزرگ، عربستان به صورت نخستین خود بازگشت و ساکنان آن همان زندگی عادی دوران جاهلیت را از سر گرفتند» (Leone Caetani در مجموعه Annali dell'Islam).



«تاریخ نویسان اسلامی نه تنها این اشتباه را میکنند که ظاهراً همه عربستان تا سال یازدهم هجرت، یعنی زمان درگذشت محمد، به اطاعت مسلمانان درآمده بود، بلکه در باره تحلیل حوادثی هم که بدنبال ماجرای «رده» روی داد و منجر به عملیات جنگی اعراب در ایران و فلسطین و سوریه شد مرتکب اشتباه مشابهی میشوند، زیرا این عملیات جنگی را اجرای نقشه طرح شده ملتی یکپارچه و حکومتی تام الاختیار قلمداد میکنند که به جهات سیاسی و مذهبی لشکریان خود را به جهانگشایی فرستاد. واقعیت این است که نه جانشینان محمد توانستند عربستان را تماماً به فرمان خود درآورند، و نه طرح حساب شده ای برای گسترش جهانی اسلام توسط آنها به اجرا گذاشته شد. سلطه خلافت تازه تأسیس شده بر عربستان بسیار سطحی و محدود بود، بطوریکه در دوران عملیات نظامی برونمرزی هنوز بخش اعظم از خود شبه جزیره عربستان نه مطیع حکومت مدینه شده بود و نه اساساً مردم آن مسلمان شده بودند. یکی از همین غیرمسلمانان

سجاح بنت حارثه، زن مدعی پیغمبری بود که با احتمال بسیار خودش تا به آخر عمر مسیحی باقی ماند.

بدیهی ترین نتیجه این واقعیت اثبات خلاف واقع بودن این شعار تکراری وقایع نگاران عرب است که خلیفه ابوبکر از همان آغاز اصل «یا اسلام یا مرگ» را در مورد عصیان کنندگان رده اعلام کرد و به اجرا گذاشت. حقیقت این است که وی درست بعکس، به نوعی قبول اطاعت سیاسی بصورت اسمی آن اکتفا کرد و بقیه کار را به مرور زمان وا گذاشت، و بیانگر محدودیت فوق العاده قدرت خلافت در این مورد ناتوانیهای متعدد او در جریان فتوحات برونمرزی است که همزمان با ادامه مشکلات داخلی بروز داده میشد. مهمترین این ناتوانیها دشواری کار او در گردآوری شمار لازم جنگجویان برای این عملیات بود، بطوریکه قسمت اعظم جنگهای خارجی بدست بادیه نشینانی انجام گرفت که تقریباً هیچ چیز از اسلام نمیشناختند و هیچ هدفی جز غارت و غنیمت نداشتند». (Hubert Grimme در کتاب (Muhammed. Das Leben.

\* \* \*

«عربهای زمان محمد مانند گذشته جنگجویانی ممتاز بودند، زیرا تنها حرفه ای که عرب بادیه نشین داشت جنگیدن بود، و تنها هنری که میشناخت شعر، و تنها دانشی که داشت شبانی، و تنها ایدآلی که داشت تفاخر. بزرگترین آرزویش نیز غنیمت ستانی و نیرومندترین غریزه اش همخوابگی با زنان بود. از میان مردمان چنین دورانی بود که اسلام بصورت یک آیین صرفاً اخلاقی سر برآورد، و بهمین دلیل نتوانست هیچ زمینه مساعدی برای رشد و نمو خود بدست آورد مگر هنگامیکه از صورت یک نیروی اخلاقی به صورت یک واقعیت «سیاسی - نظامی» درآمد، و از این راه افقهای تازه ای را بر روی اعراب گشود که بدانها امکان ارضای همه این خواستههایشان را در ابعادی میداد که نه تنها تا آنزمان بدان دست نیافته بودند، بلکه حتی در اندیشه آنان نیز راه نیافته بود. در چنین شرایطی، هرگونه فراخوانی بسوی اخلاق و تقوی و بیم از خداوند میبایست الزاماً بصورت دعوتی

به برداشتن اسلحه و جنگیدن و غارت کردن بنام خدا تغییر جهت دهد. نظامی شدن اسلام نتیجه اجتناب ناپذیر شرایط اجتماعی عصر محمد بود، و تحول مسیر رهبری او از «نویدبخش و هشدار دهنده» روزهای نخستین - چنانکه بارها در قرآن بر آن تأکید نهاده شده بود - به بنیانگذار یک امپراتوری، تحولی بود که الزامی مینمود. بسا در نظر گرفتن چنین استحالته ای است که میتوانیم بفهمیم چگونه قدرت سازماندهی مادی و معنوی اسلام توانست جنگهای برادرکشی قبایل عرب را از میان بردارد، اما نتوانست روحیه گرداننده این چنین جنگها را تغییر دهد و فقط توانست نیروهایی را که تا آن زمان صرف تخریب یکدیگر میشدند، بصورتی یکپارچه در مسیر تخریب دیگران بکار اندازد». (H. Lammens در کتاب Etude sur le siècle des Omeyyades).



«بیشتر اعرابی که به زیر پرچم اسلام گرد آمدند، به درآمدهای فراوانی که به ایشان عرضه میشد دل بسته بودند و برای گردآوری آنها میکوشیدند، و در میان ایشان کسانی که بتوان آنها را مسلمانان پرهیزکار خواند، جز گروهی که قراء خوانده میشدند و بر گناه خویش میگریستند کسی نبود. بی گمان آروزی غنیمت انگیزه پرتوانی در گسترش اسلام بوده است. پیامبر نیز بدان آگاه بود که سربازان خود را با وعده درآمدهای فراوان از قبیل آنچه در سوره فتح به جنگجویان نوید داده شده است به خروش میآورد. گاهی که ما داستان غزوات پیامبر را میخوانیم از حصه های کلان اموال غارتی و بردگان اسیری که از این جنگها بدست آمده اند در شگفت میمانیم، هر چند که این قانون طبیعی همه جنگهای مقدس است.

پیش از آنکه پیغمبر دیدگانش را بر هم نهد، به ویژه بیفاصله پس از مرگش، زمینه اساسی بکلی دیگرگون شد. اندیشه فتح و غارت جای اندیشه پرهیزکاری را گرفت. این پیروزی ها مسلماً به سوی ایدآل پیامبر پیش نمیرفت، زیرا گنجهای تیسفون و دمشق و اسکندریه طبیعتاً جایی برای کششهای پارسایی و تنگریستی نمیگذاشت، آنهم



در شرایطی که به نوشته ابن سعد تازیان در هنگام فتح ابله در نزدیکی بصره آن اندازه غنائم بدست آوردند که به سگهای خود نیز در ظرفهای زرین و سیمین غذا میخورانیدند. خواننده گزارش این تاراج ها، از آگاهی بر اندازه ثروت‌های هنکفتی که این جنگجویان وارسته میان خود تقسیم کردند و آنچه در دهه سوم تاریخ اسلام نصیب پرهیزکاران درجه اول این آیین گردید سرگیجه میگیرد. اینان املاک وسیع و روستاهای بزرگ را به ملکیت خویش درآوردند، چه در سرزمین خود و چه در کشورهای گشوده شده از برای خویش خانه های مجلل ساختند و همه گونه وسیله خوشگذرانی را بدور خود گرد آوردند. آنچه از چپاولهای زمان جنگ و موجب زمان صلح به جنگجویان و مؤمنین رسید بدیشان اجازه گردآوری چنین دارایی های بزرگ را میداد، چنانکه به هر سوار از سربازان عبدالله بن ابی السرح در جنگهای افریقای شمالی به روزگار خلافت عثمان سه هزار مثقال زر ناب رسید.

برترین انگیزه ای که تازیان را به گشودن کشورها برانگیخت، چنانکه لئون کاتتانی در «سالنامه های اسلام» خود نشان داده است، آزمندی مادی بود که ابن سعد نمونه های متعددی از آنرا در «طبقات» خویش ارائه کرده است. این درست با وضع اقتصادی عربستان نیز ارتباط داشت که مردمش را به مهاجرت از سرزمین خشکی زده خود و راه یافتن به سرزمینهای حاصلخیز همسایه فرامیخواند. تازیان از آن جهت به دین نوین روی خوش نشان دادند که بتوانند آنرا وسیله پیروزیهای قرار دهند که نیاز اقتصادی آنان آنها را ایجاب میکرد... بدین ترتیب آن تحول ناگهانی که امور اسلام به سبب آن رنگ نوینی بخود گرفت، موجب شد که دین تازه از همان آغاز اندیشه پارسایی و قناعت را که در بدو کار راه و روش خود شناخته بود به دور افکند و در عوض رو به اعتبارات دنیایی و آرزوهای مادی بیاورد که خیلی بهتر میتوانند شور همکاری را در پخش آیین محمدی برانگیزانند، تا آنجا که از همان دوره بعد از محمد گفته شد که در زمان پیامبر ما تنها به فکر آخرت بودیم و چندان به دنیا

نمی اندیشیدیم، اما امروز دنیا نیز به اندازه آخرت ما را به خود کشیده است. آن گنج ها که از کشورگشایی ها و غارت ها انباشته میشد دیگر برای آن فراهم نمیشد که در راه خدا صرف شود، بلکه کشورگشایان در درجه اول دارایی های سرشاری را که به سویشان سرازیر شده بود برای خوشگذرانی خودشان و نه برای آخرت میخواستند. از سهل شوشتی صوفی نام آور نقل کرده اند که «نادرست است که آدمی زهد را در دوری از زنان بجوید، زیرا که پیشوای نیایشگران پیامبر بود که خودش زنان را بسیار دوست میداشت» و از پارسای بزرگ عبدالقادر گیلانی مثال آورده میشد که او را ۹۴ فرزند بود. عبدالوهاب شعرانی ثواب مجامعت را با نماز خواندن برابر میدانست و طبقات سبکی دعای آن پارسایی را در خانه کعبه نقل میکرد که از خداوند میخواست به وی توانایی آن دهد که صبح تا شام قرآن بخواند و شام تا صبح با زنان مقاربت کند». (I. Goldziher در کتاب Vorlesungen über den Islam).

\* \* \*

«کوشش فرماندهانی که به چهار سوی جهان گسیل شدند تا پرچم دولت اسلامی را برافرازند، در درجه اول متوجه مقرراتی بود که بر قدرت دولت می افزود و به نام مذهب اجازه چاپیدن آنچه را که با شمشیر به نفع نژاد عرب گرفته شده بود بدانها میداد. اینان در مسائل مورد اختلاف به هر نوع که مصلحتشان اقتضا میکرد عمل میکردند و نه به آنچه الزاماً با مذهب سازگار میآمد، چنانکه به نوشته الموطا فتاوی فرمایشی عبدالملک و دیگر خلفای اموی را بر فتاوی خلفای راشدین مرجع میشناختند، زیرا منافعشان را بهتر تأمین میکرد». (H.A.R. Gibb در کتاب Studies on the Civilization of Islam).

\* \* \*

«با سرکوبی رده، عصیان قبایل عرب در برابر خلافت فروکش کرده بود، ولی افراد این قبایل همچنان ناراضی و خشمگین باقی مانده

بودند. بیابان نشینان بدوی میخواستند مانند گذشته آزادانه در صحراهای پهناور و بی در و پیکر خود رفت و آمد کنند و اندیشه اطاعت از حکومت مدینه و بخصوص پرداخت مالیات بدین حکومت مورد نفرتشان بود. آنچه اینان را با خلافت مربوط نگاه میداشت ترس از قدرت نظامی آن بود. پاسخ این سؤال که آیا ایمان اسلامی و ارزشهای آن میتوانند وزنه متقابلی در برابر این نارضایی ها بشمار آیند چندان امید بخش نبود، زیرا مسلم بود که گرایش مذهبی سست این بادیه نشینان در کوتاه زمانی از میان خواهد رفت و زور و ترس نیز مدت زیادی نخواهند توانست این قبایل پراکنده شبه جزیره عربستان را که تا آنزمان پیوسته جدا از یکدیگر زیسته بودند بصورت ملت واحدی بیکدیگر پیوند دهند. عربستان فقیر جنوبی نسبت به شمال ثروتمند حسادت میورزید. بدویان بیابانگرد از شهرنشینان متنفر بودند. هر قبیله ای با دیگر قبایل همسایه خود سابقه رقابت ها و دشمنی های دیرینه ای را داشت که در گذشته همواره با قانون خون و قصاص حل و فصل میشد، و با پاگرفتن اسلام حسادتها و خصومت های متقابل مکه با عرب های جنوبی ساکن آن و مدینه با عرب های شمالی بر این همه افزوده شده بود. حتی در خود دارالایمان مدینه قبیله اوس با قبیله خزرج و هر دوی آنها با انصار ناسازگاری داشتند. در همه احوال، تنها قدرتی که یک بدوی میتواندست - و آنها تا حد محدودی - وجود آنها بر بالای سر خود بپذیرد قدرت رئیس قبیله خودش بود. برای او آزادی مرادف با زندگی بود و در عوض هیچ چیز برایش تحمل ناپذیرتر از فرمانبرداری از یک قدرت مرکزی نبود. در چنین شرایطی مسلم بود که اگر هیچ عامل برونی تازه ای پا به میدان نگذارد، این بدویان سرکوب شده خیلی زود یوغ اسلام را بدور خواهند افکند و عربستان به وضع پیشین خود باز خواهد گشت. از خوشبختی اسلام، کوتاه مدتی پس از پایان جنگ های رده این عامل برونی بصورت دورنمای فکری تازه ای سراسر عربستان متحد شده را تکان داد و بدان نیروی ناشناخته ای بخشید، زیرا نخست در کلبه و سپس در سوره برخورد قبایل برونمرزی عرب با نیروهای مرزی ایران و بیزانس نخستین

جرقه های یک جنگ خارجی را برافروخت، و مقدمه ای بر این شد که سراسر عربستان، اعم از شهرنشینان و بدویان آن با جهشی یکپارچه و با انگیزه مشترک غارت و غنیمت، منتها این بار بنام اسلام، بجانب ثروت‌های بی‌حساب دو امپراتوری بزرگ ایران و روم سرازیر شوند.

... این جنگ‌های برونمرزی در مراحل نخستین درست توسط همان بدویانی انجام گرفت که تا چندی پیش از آن جنگجویان اصلی «رده» ضداسلامی بودند. در آغاز، دستگاه خلافت امتیازاتی برای مسلمانان دست اول قائل شد، ولی بعداً همه رزمندگان را، با آنکه هنوز کسانی از آنها اصولاً مسلمان نبودند - از لحاظ برخورداری از غنائم یکسان دانست. بدین ترتیب بود که موجی از پس موجی دیگر از نفرات قبائل همراه با زنان و فرزندان‌شان سرزمین‌های آبا و اجدادی خود را برای شرکت در جنگ‌ها ترک گفتند و در اشتیاق غنیمت‌گیری به سوی شرق و غرب سرازیر شدند». (D.S. Margoliouth در کتاب Mohammed and the Rise of Islam).



«برداشتهای مذهب گرایانه مورخان مسلمان از جهان‌گشایی اسلامی، آنطور که آنها را در تواریخ و منابع عربی منعکس میتوان دید، میکوشند تا فتوحات مسلمانان صدر اسلام را کاملاً یا عمدتاً مبتنی بر انگیزه‌های مذهبی وانمود کنند و به انگیزه‌های اقتصادی در آنها جایی ندهند. بسیاری از مسیحیان نیز در طول قرون جنگجویان عرب صدر اسلامی را مسلمانانی توصیف کرده‌اند که در یک‌دست قرآن و در دستی دیگر شمشیر داشته‌اند. با اینهمه، از همان آغاز درک مشترک همه «اهل کتاب» یعنی مسیحیان و یهودیانی که در بیرون از شبه جزیره عربستان میزیستند، این بود که برای این رزمندگان عرب میان قرآن و شمشیر انتخاب ثالث بسیار مطلوب‌تری نیز وجود داشته و آن جاذبه «غنیمت» بوده است، بخصوص وقتی که این تحصیل غنیمت نه تنها بصورت اجازه‌ای، بلکه بصورت حقی مشروع برای آنان منظور شده باشد. واقعیت این است که آنچه اعراب

بدوی را - که اکثریت سلحشوران عرب از میان آنها دستچین شدند - از بادیه های بی آب و علفشان به اراضی سرسبز و حاصلخیز بیرون عربستان کشانید بسیار بیشتر از تعصب مذهبی انگیزه های مادی بود. دورنمای زندگی بهتری در دنیایی دیگر بیگمان برای کسانی از آنان دورنمایی پرجاذبه بود، ولی برای بسیاری دیگر برخورداری از تنعمات و تجملات سرزمینهای متمدن و ثروتمند «هلال خضیب» در همین دنیا جاذبه خیلی بیشتری داشت. این عامل اقتصادی در ارزیابی های مربوط به عوامل مختلف جهانگشایی اسلامی، که در دوران معاصر از جانب محققانی بسیار سرشناس چون کانتانی و بکر بصورت گسترده ای مورد تحلیل قرار گرفته است، برای خود تاریخ نویسان مسلمان نیز در قرون اولیه اسلامی امری ناشناخته نبود، چنانکه فی المثل بلاذری، دقیق ترین وقایع نگار فتوحات عرب، در فتوح البلدان خود تصریح میکند که ابوبکر در مورد گردآوری قوا برای حمله به شام به مردم مکه و طائف و یمن و نیز اعراب نجد و حجاز نوشت که در امر آمادگی برای جهاد اسلامی شتاب کنند، زیرا غنائم فراوانی در انتظار آنها است. شعری از «ابوتمام» شاعر معروف دوران صدر اسلام، خطاب به یک رزمنده عرب، جو فکری آن زمان را بخوبی منعکس میکند: «... نه! تنها بخاطر بهشت نبود که تو زندگی بادیه نشینی را کنار گذاشتی و بسراغ شمشیرزنی رفتی، بخاطر این بود که این شمشیرزنی نان و خرمای فراوانتری را نصیبت میکرد».

(Ph. K. Hitti در کتاب History of the Arabs).



برای درک واقع بینانه تاریخ صدر اسلام، میباید در نظر گرفت که گسترش اسلام، برخلاف آنچه در مورد مسیحیت روی داده بود، از

---

۱ - ابوتمام الطائی شاعر نامی آغاز قرن سوم هجری (۱۹۰-۲۲۸) که او را «نسی الله فی الشعر» لقب داده اند، سراینده «حماسة ابی تمام» که چندین بار در لکهنو و قاهره و بیروت و در سال ۱۸۴۶ توسط Rückert همراه با ترجمه آلمانی آن در اشتوتگارت و در سال ۱۹۱۲ توسط A. Krimsky در مسکو بچاپ رسیده است.

راه نفوذ تدریجی و آهسته ولی پیگیر این آیین در داخل جامعه  
 امپراتوری بزرگی که گفته میشد قصد تجاوز به حاکمیت آنسرا ندارد  
 صورت نگرفت، بلکه خود بصورت یک «امپراتوری در حال  
 بنیانگذاری» از راه تصرف اراضی دیگران و به زیر فرمان درآوردن  
 ساکنانشان وارد میدان شد. در باره علل پیروزی هایی که در مدتی  
 کوتاه به تشکیل یکی از بزرگترین امپراتوریهای تاریخ بر ویرانه های  
 امپراتوری های کهن ایران و رم انجامید بحث بسیار شده است، که شور  
 مذهبی جنگجویان مسلمان از مهمترین آنها است، ولی از یاد نباید  
 برد که از همان آغاز کار اسلامیت و عربیت در نزد این رزمندگان  
 مفهوم واحدی یافته بود و در زیر لوای اسلامی، نهاد «امپریالیسم  
 عرب» بود که استقرار مییافت، همراه با اساس زیربنائی هر  
 امپریالیسم، یعنی استثمار اقتصادی مردمی که به عنف یا به تدبیر  
 بصورت اجزاء امپراتوری درمیآمدند. شاید اظهار نظر لئون ششم که  
 اعراب تنها با انگیزه کسب غنیمت و علاقه وحشیانه به جنگ و  
 کشتار به پیروزیهای خود دست یافته اند مبالغه آمیز باشد، ولی حتی  
 راویان مسلمان جنگهای رده برای ما نقل کرده اند که خلیفه ابوبکر  
 رقتیکه قبایل سرکوب شده این جنگها را به گرد آمدن مجدد برای  
 حملات جنگی در خارج از عربستان فرا میخواند، بجای اینکه سخن از  
 پیکار در راه صدور اسلام به سرزمینهای همسایه بمیان آورد، با آنان از  
 ثروتهای هنگفتی که در نزد این همسایگان در انتظار آنها است سخن  
 میگفت». (R. Hartmann در مقاله تحقیقی Die Himmelseiss  
 Muhammads in der Religion des Islams).



پس از مرگ نابهنگام محمد چیزی نمانده بود که محصول کار  
 سالیان دراز او یکسره بر باد رود. دو نفری که با انجام مانورهای  
 اضطراری جانشینی او را در دست گرفتند، یعنی ابوبکر و عمر - که  
 دختران هر دوی آنان همسران پیامبر بودند - با آنکه صحابه درجه اول  
 پیامبر شناخته میشدند، ولی هیچکدام آنسها از قدرتی برابر با او

برخوردار نبودند، زیرا این قدرت، بخلاف قدرت محمد، از منبعی مافوق بشری ناشی نمیشد. آنها نه پیغمبر بودند و نه وحی دریافت میداشتند، فقط میبایست آن قانونی را که محمد آورده بود اجرا کنند، بی آنکه حتی اختیاری بیش از دیگران در تغییر و تفسیر آنچه گفته شده بود داشته باشند. مسئله اساسی و اولویت دار آنان، در مقام دو خلیفه اول و دوم، حفظ وحدت دستگاهی بود که توسط پیامبر بوجود آمده بود و با مرگ او موجودیت همه این دستگاه بدست اجزایی که بیش یا کم برحسب اجبار بدان پیوسته بودند و اکنون خواهان بازگشت به استقلال خود بودند بخطر افتاده بود. راهی که پس از سرکوبی «رده» برای تضمین وحدت دستگاه خلافت وجود داشت فرستادن این قبایل به غنیمت گیریهای بزرگ برونمرزی بود. ولی اشکالی که در این مورد در کار بود این بود که چنین برنامه ای با سرمشقی که محمد در زمان زندگی خود داده بود جور در نیامد، زیرا پیامبر در آخرین سال زندگانش، نیروی جنگی بزرگی را که بسوی مرزهای شمالی سوق داده بود در داخل عربستان متوقف کرده و اجازه عبور از مرز را بدان نداده بود. ابوبکر و عمر بی شک میدانستند که در آن سوی این مرزها دو امپراتوری بزرگ ایران و روم وجود دارند که پیوسته با یکدیگر در حال جدالند، ولی مسلماً حتی اندیشه نابودی آنها نیز بخاطرشان خطور نمیکرد. آنچه در ماهها و سالهای بعد چنین موضوعی را برای آنها مطرح کرد، آگاهی بر ضعف باور نکردنی این هر دو قدرتی بود که در طول سالها جنگ پیگیر تمام نیروی حیاتی خویش را بباد داده بودند، مضافاً بر اینکه هرکدام از آنها جز در جبهه جنگ با حریف اساسی خود، در مرزهای دیگرشان نیز با دشمنان کوچک و بزرگ دیگری دست بگریبان بودند، منتها هیچکدام از آنها تصور این را که روزی در مرزهای خودشان با بادیه نشینان عرب مورد حمله قرار گیرند نمیکردند. در چنین شرایطی وسعت و سرعت پیروزیهای عرب دیگر نمیتوانست معجزه ای به حساب آید. موفقیت این جهانگشایی که بدین ترتیب آغاز شد بیش از هر چیز به شرایط بسیار مساعد و به جاذبه غنیمت گیری مربوط میشد، و شور

مذهبی در آن سهم درجه سومی را داشت. (Claude Cahen در کتاب  
L'Islam, des origines au début de l'empire Ottoman)



نهاد خلافت بدعتی بود که بی مقدمه توسط کسانی از صحابه محمد در دین او گذاشته شد، زیرا که پیش از آن نه در قرآن اشاره ای بدان شده بود، نه خود محمد چیزی در این باره گفته بود. حتی در هنگام تأسیس نیز، این نهاد چه از نظر نوع وظایف خود، چه از لحاظ اختیارات خود و چه در زمینه نوع انتخاب یا انتصاب خود وضعی کاملاً مبهم داشت. بر چنین اساسی جای شگفتی نیست اگر تاریخ این نهاد از آغاز تا پایان آن تاریخ اختلافها، توطئه ها و جنگهای داخلی باشد. به سخن معروف شهرستانی هیچ نهاد دیگری از نهادهای اسلامی این همه خون و کشتار همراه نیاورده است. حتی شاید از همان هنگام سقیفه بنی ساعده، کار در میان انتخاب کنندگان میتوانست به شمشیر بکشد، و چیزی که مانع چنین وضعی شد دریافت خبرهای نگران کننده از جانب بادیه نشینان نزدیک و دور بود که آنانرا برای حفظ خودشان از خطر آنان ناگزیر به اتحادی اجباری کرد.

نباید تصور کرد که هنگام مرگ محمد همه جزیره العرب آیین تازه را پذیرفته بود، یا اینکه قبایل مختلف آن جملگی مطیع شده بود. این امر تنها در مورد قبایلی که مجاور بیواسطه مکه و مدینه بودند صادق بود، ولی به همان نسبت که از این دو شهر دور میشدند اینها جای خود را به قبایلی میدادند که مسلمان شدنشان جنبه ای کاملاً سطحی داشت، زیرا که یا برای فرار از عواقبی بدتر قبول پرداخت مالیات خمس کرده بودند و یا اصولاً همین تعهد را هم نکرده بودند. بدین جهت همه اینها با شنیدن خبر درگذشت محمد در بازگرفتن آزادی پیشین خود درنگ نکردند، و بسیاری از آنها نیز در مقابله با مرکزیت مدینه با یکدیگر جبهه هایی مشترک پدید آوردند، و بعد از سرکوبیهای بسیار خشن دوران خلافت ابوبکر هم اسلام آوردن دوساره آنها به ادای لفظی جمله شهادت، آنهم تنها از جانب رئیس هر قبیله،



محدود ماند، و تازه گروهی از قبایل شمالی عربستان که خلافت نورسیده میخواست از کشمکش با آنان حتی المقدور خودداری کند، اساساً مورد فشاری قرار نگرفتند... آن Pax islamica که بدین ترتیب بصورت تشریفاتی برقرار شد با همه آنکه بر سلاحهای جنگی دستگاه خلافت متکی بود نارضایی فراگیر بدویان را فرونشانیده بود، و فرونشاندن این نارضایی در چنین شرایطی جز از این راه امکان پذیر نبود که شور جنگجویی و عشق فراوان غارتگری و غنیمت جویی ایسن بادیه نشینان ناراضی در مسیری غیر از عصیان علیه حکومت مرکزی یا تجدید جنگهای سنتی قبیله ای هدایت شود. بدین ترتیب تضمین این «صلح اسلامی» در داخل، مستلزم آغاز جنگهایی در خارج از شبه جزیره، نخست بصورت جنگهای غنیمت گیری در مقیاس هایی وسیع، سپس جنگهای کشورگشایی و پی افکندن یک امپراتوری بود که در دوران خود محمد صحبتی از هیچکدام آنها نبود (Felix Pareja در اثر دسته جمعی Islamologia).



«مطیع کردن واقعی قبایل شورشی عرب شاید بدون توسل به راه حل مطلوبی که ضامن پایان دادن به مشکلات اقتصادی داخلی شبه جزیره عربستان بود امکان پذیر نمیشد، و آن براه انداختن جنگهای غارتگرانه در سرزمینهای ثروتمند بیرون از شسبه جزیره بود. تمام جنگهایی که در دهه های نخستین اسلام در این سرزمینها روی داد ادامه دستبردها و شبیخون های سنتی اعسراب، منتها این بار در سطحی گسترده تر و با امکانات نظامی بیشتر بود، و هدف هیچکدام از آنها نیز از تحصیل غنیمت فراتر نمیرفت. اندیشه جهانگشایی اسلامی فقط وقتی پا گرفت که کشورهای مورد تجاوز ضعف نظامی خود را در برابر مهاجمان نشان دادند. لازم به تذکر است که در این سالها کنترل حکومت مرکزی مدینه بر فرماندهان نیروهای نظامی عرب در سرزمینهای اشغالی بسیار ضعیف و محدود به رهنمودهای کلی سیاسی بود، و عملاً نیز نمیتوانست جز این باشد، زیرا با

مشکلات ارتباطی آن دوران الزاماً مسئولیت و اختیار کلیه تصمیم‌گیریهای عملی و بخش مهمی از ابتکارهای نظامی و حکومتی به خود فرماندهان لشکری یا والیان و حکام محلی تعلق میگرفت.

داستانهای مربوط به پیروزیهای اعراب در سرزمینهای خارج از عربستان غالباً ضد و نقیض یکدیگرند، زیرا که تقریباً همه آنها توسط تاریخ‌نگارانی نوشته شده‌اند که بعدها شرح وقایع را براساس نتایج بدست آمده و با هدف مربوط کردن آنها با ضوابط و مقررات مذهبی موجود ساخته و پرداخته‌اند، و نه اینکه جریان واقعی حوادث را نقل کرده باشند. نمونه‌گویی از این تاریخ‌نویسی‌های دستکاری‌شده را در مورد یکی از شخصیت‌های کلیدی این جنگ‌های جهانگشایی، خالد بن ولید فرمانده کل قوا در دوران خلافت ابوبکر میتوان یافت که بعد از آرام‌سازی شورشهای «رده» به ابتکار شخصی خود و بدون دستور خلافت و حتی بدون آگاهی آن، تصمیم گرفت به عملیات نظامی در بیرون از عربستان یعنی در منطقه «هلال خضیب» ادامه دهد، و بر همین ضابطه بود که وی جنگ نجد خاوری را در سال ۶۳۳ (۱۲ هجری) به راه انداخت که میباید آنرا سرآغاز جنگ‌های جهانگشایانه اعراب بحساب آورد. پیروزی در همین پیکار بود که اعراب را که تا آنزمان غالباً مردود بودند متوجه توانایی جنگی دولت مدینه و منافع آتی سازش با آن و اطاعت از آن کرد.

در ادامه این پیشرویهای غیرمجاز، سپاهیان عرب تنها با یک شکست سخت روبرو شدند که در نبرد معروف جسر (پل) از جانب نیروهای یزدگرد سوم در سال ۶۳۴ (۱۳ هجری) بدانان وارد آمد، ولی اینان توانستند سرعت عملیات تازه‌ای را سازمان دهند و این بار به فرماندهی سعد وقاص ارتش ساسانی را به شکستی قاطع بکشانند. ادامه جنگ در داخل ایران و نیز حمله به مصر از جانب عمرو بن عاص ابتکارهایی بود که نه تنها بدون اجازه عمر، بلکه برخلاف خواست او توسط فرماندهان نظامی عرب صورت گرفت و بعداً عمر آنرا پذیرفت و دنبال کرد». (Bernard Lewis در کتاب *The Arabs in History*).



«واقعیتی که دستگاه نوحاسته خلافت خود را با آن روبرو مییافت این بود که با از سر گرفته شدن سنت دیرینه دشمنی ها و جنگهای قبیله ای - که بر اثر نفوذ و حیثیت شخصی محمد موقتاً متوقف شده بود - هر لحظه امکان تجدید ناآرامی ها، بخصوص بسا توجه به نارضایی عمومی از پرداخت خمس و زکوة که آیین تازه بدانان تحمیل کرده بود، وجود داشت، مگر اینکه راهی برای منحرف کردن حرارت جنگجویانه اعراب در شرایط دشوار اقتصادی که مثل همیشه دچار آن بودند در مسیری غیر از جنگ و جدالهای داخلی پیدا شود، و این مسئله ای بود که از همان آغاز مورد توجه طبقه حاکمه ای که با تشکیل دولت یکپارچه اسلامی در شبه جزیره عربستان روی کار آمده بود - و شاخص ترین چهره های آن ابوبکر و مخصوصاً عمر بودند - قرار گرفت.

عملیات آرام سازی خالدبن ولید عربستان را تنها چند ماه پس از درگذشت پیامبر تبدیل به یک اردوگاه مسلح کرده بود، و جنگجویان خلافت نوحاسته مدینه را با تکنیک ها و تاکتیکهای جنگی تازه ای آشنا کرده بود که میتوانستند در جاهای دیگر نیز بکار گرفته شوند، زیرا روحیه ستیزه جویی این جنگجویان الزاماً میبایست مسیرهای تازه ای برای پابرجا ماندن خود بیابد. این عاملی بود که درست در همان سالهایی که موج تاخت و تاز عربها بسوی ایران ساسانی به حرکت در آمد قبایل جنگجوی ژرمن را نیز بجانب امپراتوری رم سرازیر کرد، و نباید نادیده گرفت که انگیزه های این هر دو هجوم که به فروپاشی دو امپراتوری کهن شرق و غرب انجامید انگیزه هایی مشابه بود». (G. van Vloten در کتاب *Recherches sur la domination arabe*).



«خطای برداشتی دیگر از جانب وقایع نگاران جنگهای جهانگشایانه اعراب، که ناشی از نتیجه گیریهای بعدی آنان از پیروزیهای جنگی سریع مسلمانان است، این تصور است که این جنگها

در دوران دو خلیفه اول، ابوبکر و عمر در اجرای برنامه مشخص و از پیش طرح شده ای صورت گرفته اند، در صورتیکه تمام مدارک موجود نشان میدهند که این جنگها بجای اینکه در اجرای طرحهای تعیین شده قبلی انجام گرفته باشند لاقلاً در مراحل اولیه صرفاً بصورت دستبردها و شبیخون هایی سنتی صورت گرفتند که از یکسو عطش زدوخوردهای دیرینه قبیله ای را که اسلام در منع آن کوششیده بود از طریق دیگر فرومینشانید و از سوی دیگر اعراب را از غنائمی برخوردار میساخت که بسیار بیشتر از طریق تاراج بدست میآمد تا از طریق یک بهره گیری سازمان یافته. ولی در عمل کنترل این ماشین بر اثر پیروزیهای پیاپی جنگی از دست گردانندگان آن خارج شد و حرکت از یک پیروزی به پیروزی دیگر با چنان شتابی ادامه یافت که این بار بنیانگذاری یک امپراتوری عرب نتیجه اجتناب ناپذیر آن بود. با اینهمه در این مورد نیز لازم به تأکید است که ایجاد این امپراتوری بسیار کمتر حاصل یک طرح برنامه ریزی شده قبلی بود تا پیامد منطقی رویدادهایی که پیش بینی آنها در آغاز به دشواری امکان پذیر بود.

برداشتهای مذهبی در باره جنبه آسمانی جهانگشایی اسلامی، از نوع آنچه در تفسیرهای تاریخ یهود براساس عهد عتیق یا تفسیرهای تاریخ مسیحیت براساس تعبیرهای فلسفی قرون وسطایی میتوان یافت، هیچکدام با مبانی خاص اسلامی تطبیق نمیکنند. از دیدگاه واقع بینی عنوان اسلامی میباید برحسب شرایط تاریخی در سه مفهوم جداگانه و در دنبال یکدیگر بکار برده شود: اسلام نخستین یعنی اسلام بعنوان یک مذهب، اسلام دومین یعنی اسلام در صورت یک حکومت، و سرانجام اسلام سومین یعنی اسلام بصورت یک فرهنگ. آن اسلامی که سرزمینهای پهناور واقع در بیرون مرزهای شمالی عربستان را فتح کرد اسلام مذهبی نبود، اسلام حکومتی بود، بسهمین جهت آنچه در این فتوحات پیروز شد عربیت بود و نه اسلام. شمار نومسلمانان شام و بین النهرین و ایران در قرون دوم و سوم هجری چندان زیاد نبود و در همه این سالها فاصله بزرگی میان تصرف نظامی این سرزمینها توسط اعراب و گرایش مردم آنها به اسلام وجود داشت،

و تازه در بیشتر موارد قبول آیین نو از جانب این مردم بیشتر انگیزه فرار از پرداخت جزیه یا خلاصی از تحقیرها و تبعیض های گوناگون اجتماعی را داشت. اسلام سومین، یعنی نه اسلام مذهبی و نه اسلام حکومتی، بلکه اسلام فرهنگی، شکل گیری دیگری از اسلام بود که به تدریج و در طول قرون تحقق یافت، ولی این بار این اسلام نه بصورت عربی بلکه بصورت میراث مشترک فرهنگهای سریانی، آرامی، ایرانی و یونانی پایه ریزی شد». (K.H. Becker در کتاب Islamstudien).



«... نباید این واقعیت را نادیده گرفت که همه تواناییهای جنگی و سیاسی و کاردانی های خلافت بدون بهره گیری از عامل کارگشای دیگری توسط خلیفه وقت، ابوبکر، بخت زیادی برای موفقیت نداشت. این عامل کارگشا این بود که ابوبکر، خلیفه جانشین محمد، یا به ابتکار شخصی خویش و یا به احتمال بیشتر به توصیه گروه صحابه ای که عملاً رهبری دولت اسلامی را بر عهده داشتند از شورشیان دعوت کرد که بجای جنگیدن با خلافت او یا با یکدیگر، شمشیرهای متحد خود را علیه دو امپراتوری بزرگ شمالی عربستان یعنی ایران و بیزانس که بر اثر جنگ فرساینده چهارده ساله ای از نفس افتاده و بصورت طعمه آسانی درآمده بودند بکار اندازند و ثروتها و اموال و ذخائر بیحساب آنها را برای خود به غنیمت گیرند، بشرط آنکه در این راه به حکومت مرکزی (خلافت) دست بیعت دهند. هیچ پیامی در گوش بیابان نشینان تنگدست حجاز و عطش تسکین ناپذیر و سنتی آنان برای غارت و غنیمت از این خوش طنین تر نبود، و همین ترکیب تهدید و تطمیع از جانب جانشینان محمد بود که موج عصیان های سراسری عربستان را فرو نشاند و عصر جهانگشایی برونمرزی را بر آنان گشود». (G. Flügel در کتاب Geschichte der Araber).



«جنگهای رده که بصورت جنگهایی مذهبی شروع شده بود، تبدیل به جنگهای جهانگشایانه شد که این بار میدان عملشان ماورای مرزهای عربستان بود. لازم به تذکر است که تصرف کامل عربستان و تصرف سرزمینهای برونمرزی به موازات یکدیگر صورت گرفت و نه به دنبال یکدیگر. شاید اگر جنگهای شمال شبه جزیره راه حل های مورد پسندی برای حل مسائل اقتصادی درونی آن عرضه نداشته بود قبایل یاغی عرب هیچوقت سر تسلیم در برابر حکومت مرکزی مدینه فرود نمیآوردند.

نخستین سفرهای جنگی صرفاً بصورت شبیخون های سنتی اعراب و با هدف غارت و غنیمت و نه جهانگشایی مذهبی یا غیرمذهبی انجام گرفت، و این جهانگشایی فقط هنگامی بدنبال شبیخون های غنیمت گیری مطرح شد که حریفان ضعف کامل خود را بدانان نشان دادند. در مراحل اولیه، کنترل خلافت مدینه بر این عملیات بسیار کم و محدود به اداره سیاست کلی آنها بود، و با توجه به دشواریهایی که در آزمون در امر ارتباطات وجود داشت تصمیم گیری در باره همه جزئیات و حتی بخش مسهمی از ابتکارات اساسی و در حد اعلاهی اهمیت به فرماندهان نظامی یا والیان و حکام حکومت در محل محول میشد. داستانهایی که از نحوه تحصیل این پیروزیها در کتابهای تاریخ وقایع نگاران مسلمان آورده شده اند غالباً متناقض با یکدیگرند، و با این وجود این داستانها چنان مکرر در مکرر منبعی برای قوانین فقهی و ضوابط حقوقی دورانهای بعدی قرار گرفته اند که میتوان فکر کرد که اصولاً بهمین منظور ساخته و پرداخته شده بوده اند». (A. von Kremer در کتاب *Kulturgeschichte des Orients unter den Chalifen*).



«یکی از مسیرهای شبیخون، سرزمین بین النهرین بود که بخش اعظم آن جزئی از شاهنشاهی ساسانی بود. رؤسای قبایل عسرب که در مرز میان عربستان و ایران زندگی میکردند بفرق افتادند که با